

دو فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
دوره جدید، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۲: ۱-۲۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

نهادگرایی به عنوان الگویی برای تحلیل سیاسی

حجت کاظمی*

چکیده

نقطه ثقل تحلیل نهادگرایی، تأکید بر نقش نهادها به عنوان یک متغیر مستقل در شکل دادن به روندها و نتایج کنش‌های فردی و جمعی و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی است. علوم اجتماعی معاصر به دلیل غلبه رویکردهای زمینه‌گرا (در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی) و کمی‌گرا (در حوزه اقتصادی) به تحلیل جایگاه متغیر نهادی در شکل دادن به پدیده‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی توجه کافی نشان نداده است. این مقاله در وهله نخست در پی معرفی چشم‌انداز نهادگرایی در تحلیل اجتماعی و سیاسی، تحولات و تنوعات درونی این رویکرد است. هدف دوم این مقاله آن است که نشان دهد نهادگرایی تاریخی به عنوان یکی از گونه‌های نئونهادگرایی به خاطر دیدگاه پویای خود در مقوله تغییر نهادی، می‌تواند چارچوبی مناسب برای تلفیق رویکرد نهادگرا و زمینه‌گرا در تحلیل سیاسی فراهم آورد. مطابق این نگرش، هرچند به اشکال مختلف نهادها باید به عنوان متغیری مستقل در شکل دادن به رفتارهای کنش‌گران اجتماعی و سیاسی شود، این نهادها پدیده‌های تکوین‌یافته در متن ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی تاریخی هستند.

واژه‌های کلیدی: نهاد، نئونهادگرایی، نهادگرایی تاریخی، تغییر نهادی و تکوین نهادی.

نهادهای در اشکال مختلف آن، حیات انسانی را در بر گرفته‌اند و کنش‌های فردی و جمعی به شدت تحت تأثیر جهت‌دهنده این نهادهاست. هرچند مطالعه اشکال مختلف نهادها از ذهنی‌ترین (مانند هنجارها و عادات) تا عینی‌ترین آنها (سازمان‌های تشکیل دهنده دولت)، همواره مورد توجه مطالعه‌کنندگان کنش‌های فردی و جمعی انسان بوده است، در دوره پس از جنگ دوم جهانی به دلیل سیطره رویکردهای برآمده از انقلاب رفتاری، رواج شدید رویکردهای مارکسیستی و نهایتاً بازگشت دوباره به رویکرد نئوکلاسیک در حوزه اقتصاد، توجه به نقش متغیرهای نهادی در شکل دادن به روندها و پدیده‌های اجتماعی به نحو ملموسی به حاشیه رانده شد.

در این تلقی‌ها، نهادها اغلب متغیری وابسته در نظر گرفته می‌شدند که نقش مستقلاً در حیات اجتماعی ندارند. در واکنش به این حاشیه‌شدگی از دهه هشتاد میلادی به این سو، علوم اجتماعی معاصر شاهد روندی رو به رشد از احیای نهادگرایی بوده است که دامنه وسیعی از مطالعات نهادی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را شامل می‌شود. به رغم تنوع شدید درونی، نقطه تمرکز و تأکید اصلی این رویکردها بر این نکته است که نهادها در اشکال مختلف آن، هم بر روندها و هم بر نتایج کنش‌های سیاسی تأثیر می‌گذارند و بدون توجه به نقش شکل دهنده این متغیرها در حیات اجتماعی، تبیین‌های ما از پدیده‌ها، تبیین‌های ناقص و یکسویه خواهد بود. نهادگرایان نشان می‌دهند که چگونه نهادها با سازوکارهای بسیار پیچیده، هم محدودیت‌هایی بر رفتار کنش‌گران اعمال می‌کنند و هم از خصلتی امکان‌ساز برخوردارند.

نهادهای از این طریق رفتار کنش‌گران را در مسیر خاصی جهت می‌دهند. ولی این بدان معنا نیست که رابطه نهادها و کنش‌گران، رابطه‌ای یک‌سویه و ایستا است. نهادگرایان می‌کوشند تا ذیل آرایه تبیینی از مقوله «تغییر نهادی»، رابطه دوسویه و متقابل نهادها و کنش‌گران و به تبع آن، رابطه ساخت نهادی و ساخت اجتماعی را تبیین کنند. ما در این مقاله ضمن توصیف چشم‌انداز نهادگرایانه، روند تحولی تاریخی و نهایتاً تنوعات درونی آن، نشان خواهیم داد که نهادگرایی تاریخی به دلیل رویکرد تاریخی خود از قابلیت بالایی برای تبیین پویایی از رابطه نهادها و کنش‌گران و به تبع آنها، رابطه ساخت نهادی و ساخت اجتماعی برخوردار است.

روش پژوهش

نوشتار حاضر می‌کوشد تا با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از منابع موجود کتابخانه‌ای نشان دهد که چشم‌انداز نهادگرایانه، توجه ما را به تحلیل روشمند نقش متغیرهای نهادی در پدیده‌های سیاسی جلب می‌کند.

نهادگرایی کلاسیک و درک یک‌سویه از نقش نهادها

می‌توان نهادگرایی را با سابقه‌ترین رهیافت تحلیلی در علوم سیاسی نامید. از ارسطو تا هابز و از لاک، منتسکیو و میل، مطالعه نهاد‌های سیاسی سوژه تحلیلی مهمی بوده است (استینمو، ۲۰۰۸: ۱۱۸-۱۱۹). در روند تخصصی شدن علوم و زایش علوم سیاسی در قرن ۱۹ نیز مطالعه نهادها، دستور کار ویژه دانش سیاسی تلقی می‌شد. از همین روست که به باور گای پیترز (۱۳۸۶: ۱ و ۶)، «علم سیاست ریشه در مطالعه نهادها دارد». هری اکشتاین نیز به این نکته اشاره کرده که اگر یک حوزه را بتوان حوزه خاص رشته علوم سیاسی و هویت‌بخش آن تعریف کرد، آن حوزه و موضوع، نهاد‌های سیاسی خواهد بود (رودس، ۱۳۸۸: ۸۵).

از چشم‌انداز تاریخی، نهادگرایی به دو دسته کلی نهادگرایی کلاسیک و نهادگرایی نوین تقسیم می‌شود. نهادگرایی کلاسیک به دسته‌ای از مطالعات در حوزه سیاست، اقتصاد و جامعه‌شناسی اشاره دارد که از حدود دهه سوم قرن ۱۹ در انگلستان، فرانسه و آلمان آغاز و در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، به الگوی اصلی تحلیلی در حوزه‌های سیاست و اقتصاد بدل شد. علم سیاست در قدم‌های نخست خود، دانشی معطوف به مطالعه نهاد‌های حکومت و نحوه طراحی نهاد‌های سیاسی کشور بود^(۱). رابرت پاتنام با اشاره همزمانی زایش علم سیاست و نهادگرایی کلاسیک در جریان شکل‌گیری نظام سیاسی جدید انگلستان در قرن ۱۹، کتاب «تأملاتی در حکومت انتخابی» جان استوارت میل را اوج این روند می‌داند. میل در این کتاب (۱۳۶۹) با تأکید بر اینکه نوع نهاد‌های سیاسی هر کشور تأثیر مشخصی بر سرنوشت مردم آن کشور دارد، در پی یافتن و طراحی یک نظم نهادی مؤثر برای یک حکومت نمایندگی کارآمد است.

رویکرد اساسی نهادگرایان کلاسیک سیاسی، تصور وجود یک رابطه علی میان چارچوب‌های نهادی-قانونی رسمی با رفتار سیاسی بود. از اینرو فرض اساسی آنها در طراحی یک دموکراسی کارآمد آن بود که تحقق «یک حکومت نمایندگی پایدار... تنها بر ترتیب درست نهاد‌های رسمی‌اش و خوش‌اقبالی منطقی در حیات اقتصادی و موضوعات نهادی متکی است... یک ساختار خوب حتی در شرایط فقدان خوش‌اقبالی نیز کار می‌کند» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۳).

پیترز (۱۳۸۶: ۷-۲۰) ویژگی‌های نهادگرایی کلاسیک در علوم سیاسی را شامل قانون‌گرایی (تلقی قانون به عنوان چارچوبی برای بخش عمومی و مجریایی بر اعمال حاکمیت دولت)، ساختارگرایی (تقدم ساختار و نهاد‌های رسمی سیاسی بر رفتار فردی و اثر شکل‌دهنده ساختار بر رفتارهای سیاسی)، کل‌گرایی (تمرکز بر توصیف و مقایسه کل یک سیستم سیاسی به جای توجه به اجزای آن)، تاریخ‌گرایی (علاقه‌مندی به درک الگوی تحولی منتهی به شکل‌گیری سیستم سیاسی)، رویکرد هنجاری (محوریت دادن به ضرورت اصلاح نهادی با هدف تحقق حکومت

خوب) می‌داند. با این حال جهت‌گیری‌های نهادگرایانه علم سیاست کلاسیک، عمیقاً وجهی صوری داشته و فاقد وجوه نظری نیرومند و درک چند لایه و پیچیده از پدیده‌های سیاسی بود. از اینرو نهادگرایی کلاسیک در حوزه سیاسی با یک جهت‌گیری غیرتئوریک و صوری در تحلیل سیاسی، عمدتاً تلاشی برای توصیف نهادهای سیاسی و مقایسه این نهادها در کشورهای مختلف شناخته شده است که برای بسیاری بدون جذابیت‌های لازم تحلیلی تلقی می‌شود (استینمو، ۲۰۰۸: ۳). در متن نگاه قانونی-رسمی، باوری وجود دارد که بر اساس آن، قواعد و رویه‌های قانونی را متغیر مستقل و کارکرد و سرنوشت دموکراسی‌ها را متغیر وابسته در نظر می‌گیرند. در اینجا فرض بر این است که قواعد، رفتارها را شکل می‌دهند.

همپای این دیدگاه در حوزه سیاست، نهادگرایی کلاسیک در حوزه اقتصادی در متن مجادله‌ای مهم و به لحاظ نظری غنی یعنی جدال با اقتصاد نئوکلاسیک آدم اسمیت و دیوید ریکاردو زاده شد. جدالی که اولین گام‌های آن را اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان برداشتند. اقتصاددانانی چون لیست و اشمولر، از چشم‌اندازی تاریخی و با نقد رویکردهای مبنایی اقتصاد نئوکلاسیک و توصیه‌های سیاستی آنها بر نقش محوری نهادها و کیفیت نهادهایی چون دولت، بوروکراسی، قوانین محوری و... در عملکرد اقتصادی و نیز توسعه اقتصادی و صنعتی تأکید داشتند. علاوه بر مکتب تاریخی آلمان، این اقتصاددانان آمریکایی منتقد نگرش اقتصاد کلاسیک بودند که صورت مشخصی از نهادگرایی کلاسیک اقتصادی را بنیاد نهادند. تورستین وبلن، جان کامونز، والتون همیلتون، ولسلی میچل اقتصاددانانی بودند که از چشم‌اندازی جامعه‌شناختی، مبنای اقتصاد کلاسیک را نقد و رویکرد خود را به نگرش مسلط تحلیل اقتصادی تا آستانه جنگ دوم جهانی بدل کردند.

در رویکرد نهادگرایان کلاسیک اقتصادی، اقتصاد و عملکرد اقتصادی در متن شبکه‌ای از نهادهای فرهنگی (از جمله هنجارها، عادات و روبه‌ها) و سیاسی (نهادهای قدرت) عمل می‌کند. به باور آنها، نهادها مقولاتی تکوینی و تکاملی هستند که در هر جامعه شکل خاصی دارند. از اینرو این گروه همگام با اقتصاددانان مکتب تاریخی با رد رویکرد غیر تاریخی اقتصاد نئوکلاسیک، بر تفاوت میان کشورها و راه‌حل‌های خاص هر کشور تأکید داشته و به دلیل وجود تعارض منافع در نظام اجتماعی، یکی از کارکردهای نهادها را کنترل و محدود کردن این الگوهای رفتاری با هدف تضمین سامان و عملکرد اقتصادی و اجتماعی می‌دانند (متوسلی و همکاران، ۱۳۸۹؛ برای مطالعه بیشتر ر.ک: وبلن، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۱۰۹ و راثرفورد، ۱۳۸۹: ۳۱۷-۳۲۰).

بر بستر این تحلیل، تورستین وبلن با حمله‌ای تئوریک به رویکرد اقتصاد نئوکلاسیک، رفتار انسانی را پدیده‌ای می‌داند که «تحت هنجارهای نهادی و محرک‌هایی که شرایط نهادی پیش می‌آورند، اتفاق می‌افتد... نه تنها رفتار فرد در حصار و تحت هدایت روابط عادت‌ی با افراد گروه

خود است بلکه این روابط نیز دارای ویژگی نهادی هستند و با تغییر الگوی نهادی تغییر می‌کنند... بی‌شک این نظم نهادی است که استانداردها، ایده‌آل‌ها و سنت‌های رفتاری مرسوم را که سازندهٔ ترتیبات اجتماعی هستند، به افراد تحمیل می‌کند» (وبلن، ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۲۶). این دیدگاه در واقع محور و تمرکز نظری پژوهش نهادگرایان کلاسیک بود.

دوران پیش از جنگ دوم جهانی، دوران اوج نهادگرایی در هر دو حوزهٔ اقتصاد و سیاست بود. ولی در دههٔ ۳۰ و به‌ویژه با فرارسیدن جنگ و مقطع پس از آن، این رویکرد در هر دو حوزهٔ سیاسی و اقتصادی روبه افول گذاشت. در هر دو حوزه، این افول حاصل ناتوانی این رویکرد در پیش‌بینی، درک و ارایهٔ راه‌برون‌رفت از بحران‌های سیاسی و اقتصادی مابین دو جنگ بود. رابرت پاتنام توضیح می‌دهد که سقوط حکومت‌های دموکراتیک در ایتالیا و آلمان و نابسامانی‌های جمهوری‌های سوم و چهارم در فرانسه، توجهات را از ساختارهای رسمی - نهادی به متغیرهای اجتماعی و اقتصادی تغییر داد (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۴). در دوران پس از جنگ جهانی دوم، الگوهای مطالعاتی برآمده از انقلاب رفتاری و نگرش‌های جامعه‌شناختی برآمده از مارکسیسم، رقبای اصلی نهادگرایی بودند. رفتارگرایان، جهت‌گیری غیر کمی و قانونی و تاریخی نهادگرایی و تحلیل‌های مارکسیستی، بی‌توجهی این رویکرد به بسترهای عمیق‌تر کنش سیاسی را مورد انتقاد قرار می‌دادند (رودس، ۱۳۸۸: ۹۱-۹۳). در حوزهٔ سیاسی، رفتارگرایان معتقد بودند که برای شناخت سیاست، تحلیل‌گران به جای توجه به وجوه رسمی حکومت، توزیع غیررسمی قدرت را در نظر بگیرند (استینمو، ۲۰۰۸: ۳-۴).

واقعیت آن است که نهادگرایی کلاسیک، سنتی صرفاً معطوف به نهادهای آمریکایی و اروپایی بود. ناتوانی این رویکرد در تحلیل واقعیت‌های جوامع غیراروپایی، پاشنه آشیل رویکرد کلاسیک نهادگرایی در حوزهٔ علم سیاست محسوب می‌شد. در حوزهٔ اقتصادی، هرچند نهادگرایی کلاسیک اقتصادی، وجه نظری قوی، جهت‌گیری تجربی و توصیه‌های سیاستی نیرومند داشت، آنچنان که راترفورد (۱۳۸۹: ۳۲۲-۳۳۸) اشاره می‌کند، نهادگرایی به دلایلی چون تغییر جهت مطالعات اقتصادی در مسیری متفاوت از رویکردهای نهادگرایان، شکست برخی از برنامه‌های دولت‌گرا، جدایی جامعه‌شناسی از اقتصاد و منتقل شدن مطالعات نهادی به حوزهٔ جامعه‌شناسی، ظهور اقتصادسنجی و دادن بُعد تجربی‌تر به اقتصاد متعارف، پیشرفت قابل ملاحظهٔ اقتصاد کلاسیک و رواج کینزیانیسم رو به افول گذاشت و در دهه‌های ۴۰ تا ۸۰ میلادی به حاشیه رانده شد. این حاشیه شدن بیش از هر چیزی به دلیل تلقی ایستا و یک‌سویه نهادگرایی از نقش نهادها و بی‌توجهی آن به نقش متغیرهای دیگری بود که الگوهای بدیل معطوف به تحلیل نقش آن در پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بودند.

احیای نهادگرایی

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، دسته‌ای از تحلیل‌گران علاقمند به نگرش‌های تاریخی و نهادها کوشیدند تا ضمن بازگشت به نهادگرایی کلاسیک و نقد همزمان رویکرد کلاسیک و نیز تحلیل‌های زمینه‌گرا و رفتاری، اعتبار تحلیلی نهادگرایی را در مقابل الگوهای رقیب نشان داده و بر این نکته تأکید کنند که بی‌توجهی به متغیرهای نهادی، به معنای غفلت از وجه مهمی از عناصر شکل‌دهنده به فرایندها، رفتارها و نتایج سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است. آنچه امروز نئونهادگرایی شناخته می‌شود کوشید تا ضمن بازگشت به ریشه‌های سنتی و نقاط تأکید همیشگی نهادگرایان کلاسیک مانند تأکید بر کل‌گرایی، نگاه تکاملی و رویکرد سیستمی (ر.ک: ویلبر و هاریسون، ۱۳۸۵) و نیز بهره‌مندی از سنت‌های رفتاری چون نظریه انتخاب عقلانی و مطالعات کلاسیک جامعه‌شناختی و اقتصادی، بن‌مایه نظری خود را غنای بیشتری بدهد و در عین حال دامنه وسیع‌تری به مصادیق و سطوح تحلیل نهادی دهد.

در حوزه سیاسی، احیای نهادگرایی از یک سو با بحران‌های دهه ۱۹۷۰ به‌ویژه تحلیل تفاوت واکنش و عملکرد دولت‌های غربی در مقابل بحران‌هایی چون بحران نفتی سال ۱۹۷۳ و نیز ناتوانی رویکردهای رفتاری یا مارکسیستی از تحلیل تفاوت رفتار طبقاتی یا رفتار گروه‌های نفوذ در کشورهای مختلف پیوند داشت (استینمو، ۲۰۰۸: ۵). برخی نارسایی تحلیلی این رویکردها، راه را برای تبیین‌های تاریخی نهادگرایانه گشود که بر نقش‌آفرینی نهادها به عنوان متغیر سطح میانه مؤثر بر رفتارها تأکید داشتند. به عنوان مثال، پیتر کاتزنشتاین (۱۹۷۵) در تبیین تفاوت واکنش کشورهای مختلف به بحران مشترک اقتصادی، بر متغیر نهادی و سطح میانه شبکه‌های سیاست‌گذاری (عناصر پیونددهنده جامعه و دولت) تأکید کرد.

احیای نهادگرایی در دهه ۱۹۸۰ همسو با احیای رویکردهای تاریخی در تحلیل سیاسی بود که در آثار اندیشمندانی چون تدا اسکاج پل، پیتر کاتزنشتاین، پیتر هال و سوزان برگر نمود پیدا کرده است (ر.ک: ایوانز، روشه میر و اسکاج پل، ۱۹۸۵). این روند احیای توجه به نهادها در حوزه سیاسی تحت تأثیر احیای نهادگرایی اقتصادی، تنوع و گستره بیشتری یافت و مارش و اولسن در اوایل همین دهه به آن صورت‌بندی مشخصی دادند. این دو به عنوان افراد پیشرو در احیای نهادگرایی در تحلیل سیاسی (مارش و اولسن، ۱۹۸۴: ۴۹-۷۳۴)، ضمن تأکید بر اهمیت سنت مطالعات رفتارگرا، از این رویکردها به واسطه زمینه‌گرایی افراطی (تحلیل پدیده‌های سیاسی بر حسب زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی به ضرر طرد اهمیت نهادها)، تقلیل‌گرایی و تحویل‌گرایی فردگرایانه (تلاش رویکردهای رفتاری برای تحویل رفتار و پدیده‌های جمعی به رفتار فردی) و سودمندگرایی (تصور انسان‌ها به عنوان کنش‌گرانی در جست‌وجوی به حداکثر رساندن سود شخصی در شرایط اطلاعات کامل)، بی‌توجهی به تاریخ و اهمیت روندهای تاریخی و نهایتاً

ابزارگرایی (محوریت دادن به نتایج و بی‌توجهی به روندها) انتقاد کردند. نئونهادگرایی بدیل نظری، خود را در قالب گزاره‌های این چنینی ارائه کرد: «نکته اصلی این است که عوامل نهادی می‌تواند به اهداف بازیگران سیاسی و توزیع قدرت میان آنها در یک جامعه سیاسی شکل دهد» (استینمو، ۲۰۰۸: ۶).

در نهادگرایی اقتصادی کلاسیک، پیوندی نیرومند میان جامعه‌شناسی و اقتصاد برقرار بود که نتیجه آن غنای نظری این رویکرد بود. ولی نهادگرایی کلاسیک سیاسی از تحولات نظری و مباحث جاری در حوزه‌های دیگر برکنار ماند که پیامد آن ضعف نظری این رویکرد و محدود ماندن در حوزه‌های رسمی و صوری مطالعه نهادها بود. همگام با زایش اقتصاد نهادی جدید، توجه دوباره به نهادگرایی در حیطه علوم سیاسی به‌ویژه در نحله انتخاب عقلانی تا حد زیادی در پیوند با اقتصاد نهادی شکل گرفت که نتیجه آن زایش سنت بسیار غنی نهادگرایی انتخاب عقلانی در علوم سیاسی بود. در عین حال گروهی از نهادگرایان، احیای این گرایش را با نگرش تاریخی بسیار غنی‌ای گره زدند که نتیجه آن زایش نهادگرایی تاریخی در حوزه علوم سیاسی بسیار گرایش است که چشم‌انداز تاریخی موجود در نهادگرایی تاریخی در حوزه علوم سیاسی بسیار غنی‌تر از نگاه تاریخی موجود در نهادگرایی اقتصادی است. ولی باید توجه شود که به رغم موضوعات متفاوت مورد بررسی در هر حوزه علمی، بن‌مایه‌های نظری و جهت‌گیری محوری نئونهادگرایی اقتصادی و سیاسی یکسان است.

برخلاف رویکردهای کلاسیک که بیش‌تر در حد کلیات و تحلیل کلی تأثیرات نهادها بر عرصه سیاسی و اقتصادی باقی ماندند، نحله‌های متنوع نئونهادگرایی در حوزه‌های مختلف به‌ویژه در سیاست و اقتصاد به ارائه تحلیل‌های عمیقی از انواع و اشکال مختلف نهادها و نحوه تأثیرگذاری این نهادها بر کنش‌ها و نتایج آن‌ها دست زده‌اند که دیگر الگوهای تبیینی به آنها بی‌توجه بودند. تأکید بر نقش تعیین‌کننده نهادها به عنوان یک متغیر مستقل بر فرایند و نتایج کنش‌های اجتماعی و سیاسی، نقش نهادها در زایش بازیگران جدید، نقش نهادهای میانجی در شکل دادن به استراتژی‌های سیاسی کنشگران، نقش نهادها در توزیع قدرت، ارزش‌ها و اطلاعات در سطح اجتماعی، تأکید بر نقش کیفیت نهادها در موفقیت یا شکست سیاست‌ها، مسیری که نهادها به روابط قدرت میان گروه‌های رقیب در جامعه شکل می‌دهند و به‌ویژه تأکید بر فرآیند سیاست و تصمیم‌گیری سیاسی در درون نهادها، از جمله نوآوری‌های مهمی است که نئونهادگرایی در حوزه تحلیل سیاسی در پی داشته است.

شاخه‌های نئونهادگرایی

نحله‌های مختلف، نئونهادگرایی را به اشکال مختلفی تقسیم‌بندی کرده‌اند. گای پیترز (۱۳۸۶) در یک دسته‌بندی نسبتاً موسع، شش الگو را شناسایی می‌کند: نهادگرایی هنجاری، نهادگرایی انتخاب عقلانی، نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی تجربی، نهادگرایی بین‌المللی و نهایتاً نهادگرایی جامعه‌شناختی. هال و تیلور (۱۹۹۶: ۵) نیز با اشاره به اینکه همهٔ نحله‌های نهادگرایی از لحاظ تأکید بر نقش نهادها در شکل دادن به روند و نتایج کنش‌های سیاسی و اجتماعی همسو هستند، از سه نحلهٔ کلی نئونهادگرایی در حوزهٔ سیاسی سخن می‌گویند: نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی انتخاب عقلانی و نهادگرایی جامعه‌شناختی. این دسته‌بندی سه‌گانه، در بردارندهٔ سه شاخهٔ نهادگرایی هنجاری، تجربی و بین‌المللی پیترز است و مورد قبول عمدهٔ پژوهشگران می‌باشد.

نهادگرایی انتخاب عقلانی از یک سو در ادامهٔ سنت کلاسیک نهادگرایی و از سوی دیگر در پیوندی نیرومند با رقیب اصلی خود یعنی رویکردهای رفتاری به ویژه نظریهٔ انتخاب عقلانی قرار دارد و در واقع از تلاقی این دو نظریه شکل گرفته است. مبنای تحلیلی این الگو، فرض اصلی نظریهٔ انتخاب عقلانی است که جامعه و پدیده‌های اجتماعی را حاصل کنش‌های افرادی می‌داند که در پی به حداکثر رساندن نفع خود هستند؛ هرچند جست‌وجوی نفع فردی لزوماً تأمین نفع جمعی را در پی نخواهد داشت (استروم، ۱۹۹۰: ۲-۷). نظریه‌پردازان این حوزه بیش‌تر بر محدودیت‌هایی که نهادها بر کنش سودجویانهٔ کنش‌گران اعمال می‌کنند، توجه دارند. در این رویکرد، نهادها استراتژی‌هایی را که بازیگران سیاسی برای پی‌گیری منافعشان نیاز دارند، تعریف کرده یا حداقل آنها را محدود می‌کنند (استینمو، ۲۰۰۸: ۷). نهادها همچنین با اعمال محدودیت‌هایی بر کنش فردی، امکان سواری مجانی^۱ از سوی کنش‌گران سودجو را کاهش و امکان حصول توافقی‌های جمعی را در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی افزایش می‌دهند (پیترز، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۴).

الگوی نهادگرایی تاریخی را شاید بتوان غنی‌ترین الگوی تحلیل نهادگرایانه در حوزهٔ علوم سیاسی دانست که علاوه بر سنت نهادی کلاسیک، از نئومارکسیسم، تحلیل‌های سیاست تطبیقی و جامعه‌شناسی تاریخی تأثیر گرفته است. نهادگرایان تاریخی نیز می‌پذیرند که نهادها به عنوان قواعدی محدودکننده و شکل‌دهنده بر رفتار عمل می‌کنند. اما برخلاف رویکرد انتخاب عقلانی که به واسطهٔ بن‌مایهٔ فردباورانه و تلقی از افراد به عنوان کنش‌گرانی عقلانی و دارای اطلاعات کامل، عمل به قواعد را رفتاری عقلانی و در راستای سود شخصی می‌داند، آنها معتقدند هرچند کنش‌گران در جست‌وجوی به حداکثر رساندن سود خود هستند، در بیش‌تر زمان‌ها از قواعدی که به شکل اجتماعی تعریف شده‌اند و نهادهایی که در فرایندی تاریخی

شکل گرفته‌اند، پیروی می‌کنند، حتی اگر این قواعد و نهادها کاملاً در راستای منافعشان نباشد. بنابراین در دیدگاه نهادگرایان تاریخی، نه تنها استراتژی‌های کنش‌گران از نهادها تأثیر می‌پذیرند، بلکه اهداف و غایات آنها مقولاتی بر ساخته متغیرهای ساختاری مانند موقعیت‌های طبقاتی و نهادهای میانجی مانند احزاب و اتحادیه‌ها... هستند. آنها همچنین با میانجی‌گری در روابط همکاری‌جویانه یا منازعه‌جویانه، به موقعیت‌های سیاسی شکل داده و بر نتایج سیاسی تأثیر می‌گذارند (استینمو، ۲۰۰۸: ۷).

از این چشم‌انداز، نهادها تنها مقولاتی حاصل طراحی‌های هوشمندانه جمعی نیستند؛ بلکه نهادها مقولاتی تکوین یافته در فرایندی تاریخی‌اند که به عنوان میراثی برای آینده باقی می‌مانند و اهداف کنش‌گران و نیز مسیر تحقق اهداف را در مقاطع بعدی تحت تأثیر قرار می‌دهند. این اثر شکل‌دهنده از طریق فرایندی توضیح داده می‌شود که نهادگرایان تاریخی آن را «وابستگی به مسیر»^۱ می‌نامند. تحلیل وابستگی به مسیر برای توضیح و تبیین اثر قدرتمند گذشته بر آینده استفاده می‌شود. بر بستر این تحلیل است که به باور نهادگرایان، سیاست‌ها و یا تصمیمات مشابه در محیط‌های متفاوت، نتایج متفاوتی به بار می‌آورد؛ چون هر جامعه‌ای در روند تاریخی خود شاهد انباشت و ته‌نشست نهادهایی است که به عنوان بستر کنش‌ها در دوره‌های بعدی عمل می‌کنند و چون این بستر در هر جامعه‌ای متفاوت است، نهادهای مشابه در بسترهای متفاوت، نتایج متفاوتی به بار خواهند آورد.

نهادگرایی جامعه‌شناختی نسبت به دو الگوی دیگر، چشم‌انداز تحلیلی وسیع‌تر و لاجرم مبهم‌تری دارد. توجه به نهادها در حوزه جامعه‌شناسی از آرای امیل دورکیم و تأکید همیشگی‌اش بر نهادهایی اجتماعی نشأت گرفته است. دورکیم از یک سو بر اهمیت هنجارها به عنوان متغیری در شکل دادن و جهت دادن به رفتار فردی و جمعی انسان‌ها تأکید داشت و از سوی دیگر به نقش و اهمیت نهادها و سازمان‌های اجتماعی در فرایند شکل‌گیری جوامع توجه کرد. اهمیت نهادها در نزد وی به حدی بود که وی جامعه‌شناسی را «علم نهادها» می‌دانست. برای ماکس وبر نیز نهادها و نقش و تحول آنها در گذر زمان اهمیت زیادی داشت. به این دو باید تالکوت پارسونز و تأکیدش را بر نقش و اهمیت نهادها در تحقق کارکردهای مورد نیاز برای تداوم و تعادل جوامع نیز اضافه کرد. از اینرو آنچه امروز نهادگرایی جامعه‌شناختی (به عنوان یکی از نحله‌های نئونهاده‌گرایی) نامیده می‌شود، بسط ایده‌های جامعه‌شناسان کلاسیکی است که بر اهمیت طیف وسیعی از نهادها از سمبل‌ها، الگوهای اخلاقی، هنجارها و رسوم تا سازمان‌های مختلف اجتماعی و نهایتاً بوروکراسی و دولت در حیات اجتماعی تأکید داشتند. وجه قدرتمند و

متمايزکننده نهادگرایی جامعه‌شناختی، نگرش پویای آن به مقوله تغییر نهادی و ارائه تبیینی وسیع با تأکید بر تأثیر متغیرهای مختلف بر این تغییر از جمله تأثیر متغیر دگرگونی فرهنگی است (هال و تیلور، ۱۹۹۶: ۱۳-۱۷).

نئونهادگرایی و چیستی نهاد

تعریف نهاد و شناسایی مصادیق آن همواره موضوعی چالش‌برانگیز بوده است. در یک تعریف ساده و کلی، نهاد قاعده‌ای است که نهادینه شده باشد. در واقع نهادینه شدن فرآیندی است که از مجرای آن، قواعد و هنجارهای خاص به گونه‌ای رواج می‌یابند که کنش مطابق آنها مورد پذیرش و تخطی از آنها موجب محرومیت می‌شود. این روبه‌ها و قواعد طی فرآیند نهادینه شدن مشروعیت می‌یابند و بر سر آنها اجماع صورت می‌گیرد (لین و ارسون، ۲۰۰۰: ۳). بنابراین نهادها در کلیت خود، مقولاتی اجتماعی‌اند که حاصل توافق آگاهانه یا ناآگاهانه جمعی از انسان‌ها هستند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۱۸). پیترز (۱۳۸۶: ۳۴-۳۵)، قرار داشتن در مجموعه عناصر ساختاری جامعه و سیاست (ساختارهای رسمی مانند قانون، سازمان‌ها و یا غیر رسمی مانند شبکه‌های سازمانی و یا مجموعه‌ای از هنجارها)، ثبات و پایداری در زمان، تأثیرگذاری بر رفتار فردی از طریق محدود کردن رفتار کنش‌گران و نهایتاً وجود احساس و ارزش‌های مشترک مابین اعضای نهاد را از مؤلفه‌های تعیین‌کننده یک نهاد می‌داند.

نهادها، مقولاتی عینی هستند. عینیت نهادها از تأثیرگذاری آنها بر رفتارهای کنش‌گرانی که در ارتباط با آنها هستند، مشخص می‌شود. به این معنا، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نهادها، توان آنها برای اعمال محدودیت‌های قابل لمس بر رفتار بازیگران است. «نهادها از اصول رفتاری و کرداری خاص و جا افتاده‌ای ناشی می‌شوند که رفتارهای گروهی از انسان‌ها را که به صورت ضمنی یا آشکار به آن اصول پایبند و در معرض برخی کنترل‌کننده‌ها (ترس، تشویش، شرم، گناه و مانند آنها) هستند، شکل می‌دهند» (بل، ۱۹۸۸: ۵۵). سوبه دیگر نهادها که مکمل ویژگی اعمال محدودیت است، خصلت امکان‌سازی آن است. نهادها، ظرفیت‌هایی برای انجام کنش‌های انسانی فراهم می‌کنند. بدون وجود هنجارها، کنش انسانی ممکن نخواهد شد. به عنوان مثال بدون وجود قوانین، سازمان‌ها و نهادهای ریز و درشت، حیات اجتماعی و تنظیم آن غیرممکن است (هاجسون، ۱۳۸۹: ۵۰۴). نهادها با حضور خود نوعی احساس اطمینان و پیش‌بینی پذیری و ثبات را در محیط انسانی خلق کرده و امکان کنش را فراهم می‌کنند.

ویژگی دوسویه محدودسازی و امکان‌سازی، در قلب تعریف معروف و شناخته شده داگلاس نورث از نهادها به روشنی مشخص است: «نهادها قواعد بازی هستند یا به بیانی رسمی‌تر،

محدودیت‌های ساخته شده دست بشر هستند که تعاملات انسانی را شکل می‌دهند. در نتیجه، آنها انگیزه‌های موجود در تعاملات انسانی (خواه سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی و...) را ساختارمند می‌کنند... آنچه باید به لحاظ مفهومی به صورت مشخص متمایز شود، قواعد بازیگران است. هدف قواعد تعریف روشنی است که بازی براساس آنها انجام می‌شود» (نورث، ۱۹۹۰: ۳). لذا در معنای گسترده، نهادها، مجموعه قواعدی هستند که رفتار سامان‌مند و پیش‌بینی پذیر را تضمین می‌کنند. بدین معنا، تقریباً هر چیزی را می‌توان جزء نهادها و موضوع مطالعه نهادی دانست. به اتکای چنین تعریفی است که طیفی متنوعی از پدیده‌ها مانند ایدئولوژی، سیاست، هنجار، طبقه، سازمان‌های متنوع اجتماعی و سیاسی و... جزء نهادها و موضوع مطالعه نهادی تلقی شده‌اند و افرادی چون نورث به تحلیل تأثیر این نهادها بر کنش‌های اجتماعی و تأثیر آنها برای عملکرد اقتصادی و سیاسی جوامع پرداخته‌اند.

تلاش‌های صورت گرفته برای تعیین دایره دربرگیرندگی مفهوم نهاد، عمدتاً دو دسته تعریف باز و بسته را مد نظر دارد. تعاریف باز، گستره‌ای از هنجارها تا سازمان‌های حکومتی را ذیل نهادها تعریف می‌کند، در حالی که تعاریف محدود، سازمان‌های عینی و دارای بروز عینی را مد نظر دارند. رویکردهای جامعه‌شناختی تر نهادگرایی اقتصادی و رویکرد نهادگرایی جامعه‌شناختی به نهادها را می‌توان مصداق بارز نگاه باز به نهادها دانست که آن را شامل «امور، رویه‌ها، قراردادهای، نقش‌ها، استراتژی‌ها، شکل‌های سازمانی، فن‌آوری‌ها، باورها، پارادایم‌ها، اصول، فرهنگ‌ها و دانش...» می‌داند (مارش و اولسون، ۱۹۸۹: ۲۲). در حالی که در تعاریف بسته‌تر که بیش‌تر در نهادگرایی انتخاب عقلانی مد نظر است، مفهوم نهاد به مقولات عینی‌تری مانند رویه‌ها، قوانین و سازمان‌ها محدود می‌شود که محدودیت‌های مشخص و قابل احصایی را بر رفتار از طریق تأثیرگذاری بر نحوه توزیع قدرت در جامعه و میان کنش‌گران بر جای می‌گذارند. نهادگرایان تاریخی نیز متناسب با اهداف پژوهشی خود مابین تعاریف موسع یا محدود در نوسان بوده‌اند.

نکته مهمی که باید به آن توجه شود آن است که گسترده کردن بیش از حد مفهوم نهاد ممکن است مطالعه نهادی و مرزهای آن به‌ویژه در حوزه سیاسی با سایر روش‌ها را مخدوش کند. از اینروست که دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون (۱۳۹۰: ۲۷۴-۲۷۵ و ۲۶۷)، ضمن آنکه مهم‌ترین ویژگی نهادها را «بادوام بودن» و «ظرفیت تأثیرگذاری بر اقدامات» معرفی می‌کنند، ویژگی‌های سیاسی را «توانایی آنها در تأثیرگذاری بر تخصیص قدرت سیاسی در آینده» می‌دانند. این شاخص مهمی است که بر اساس آن می‌توانیم سطحی از تعیین را بر مرزهای مطالعه نهادی در حوزه سیاست مشخص کنیم. با توجه به تحلیل‌های یادشده و با تمرکز بر نهادهای مؤثر بر عرصه سیاسی و منازعات جاری در آن، می‌توان سه سطح اصلی برای نهاد در نظر گرفت:

۱. **نهادهای رسمی:** مجموعه نهادهای شکل‌دهنده به نظام سیاسی که یا در قانون اساسی به آنها اشاره شده و یا آن‌که قواعد و سازوکارهای رسمی تنظیم امور سیاسی و حاکمیتی هستند. در اینجا نهادهایی چون مجموعه قوانین (قانون اساسی، قوانین مدنی و کیفری، قانون انتخابات، قانون مطبوعات)، نهادهای سیاسی مطرح در قانون اساسی که در فرایند توزیع قدرت نقش دارند، سهمی از قدرت را در اختیار دارند.

۲. **نهادهای غیررسمی:** نهادهایی که بخشی از ساختار رسمی دولت به شمار نمی‌آیند اما نقش مهمی در حیات سیاسی بر عهده دارند. احزاب، مطبوعات، انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و شبکه‌های سیاسی و اجتماعی را می‌توان جزء نهادهای غیررسمی به حساب آورد.

۳. **نهادهای ناملموس:** سطحی از نهادها که اغلب ماهیتی نامحسوس دارند ولی در عین حال تأثیر مشخصی در شکل دادن به فضا و کنش‌های بازیگران، نحوه کارکرد و توان نهادهای دو سطح دیگر ایفا می‌کنند. رویه‌ها و سازوکارهای غیررسمی در روابط و تعاملات جاری در عرصه سیاسی و حکومتی، مؤلفه‌های فرهنگی، سنت‌ها، هنجارها و عناصر شکل‌دهنده به سرمایه اجتماعی از این جمله‌اند.

بی‌تردید، مرز میان نهادهای رسمی و غیررسمی و رابطه میان آنها مبهم است. با این حال می‌توان گفت که رابطه‌ای دو طرفه و دیالکتیکی بین نهادهای رسمی و غیررسمی وجود دارد؛ چنانکه هاجسون (۱۳۸۹: ۵۲۱-۵۲۳ و ۵۳۸) اشاره می‌کند که «نهادهای رسمی همواره برای عملکرد خود به قوانین غیررسمی و هنجارهای نامحسوس وابسته هستند... نهادهای قانونی یا رسمی که حامیان غیررسمی قدرتمندی ندارند، بیشتر اعلامیه‌های قانونی بدون پشتیبان هستند تا نهادهای واقعی».

در مجموع تفاوت اصلی میان نهادهای رسمی و غیررسمی، در شکل‌گیری عمدی (طراحی شده) یا خودجوش (خودانگیخته) آنهاست. معمولاً نهادهای رسمی به صورتی عمدی، متمرکز و از بالا به پایین و نهادهای غیررسمی به گونه‌ای خودجوش، غیرمتمرکز و از پایین به بالا به وجود می‌آیند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۵).

نهادهای و مکانیزم تأثیرگذاری بر فرایندها و نتایج کنش‌های سیاسی

چنانکه گفته شد نقطه تمایز چشم‌انداز نهادگرایانه در تحلیل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تأکید بر تأثیرات شکل‌دهنده نهادها بر فرایندها و نتایج کنش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و عملکرد بازیگران در این حوزه‌هاست (نورث، ۱۹۹۰: ۳-۸). نهادها از نظر زمانی مقدم بر انسان‌ها

هستند زیرا انسان‌ها در دنیایی از نهادها متولد می‌شوند (هاجسون، ۱۳۸۹: ۴۲۷).

رابرت پاتنام با اشاره به رویکرد نئونهادگرایان، نهادها را چارچوب‌هایی می‌داند که هم بر «فرایند» و هم بر «نتایج» سیاست در جوامع تأثیر می‌گذارند. «قواعد و روبه‌های اجرایی که نهادها ایجاد می‌کنند، با ساخت‌دادن به رفتار سیاسی بر نتایج سیاسی تأثیر می‌گذارند. نمی‌توان نتایج و برآیندهای سیاسی را در حد تعامل توپ‌های بلیارد افراد و یا محل تعامل نیروهای وسیع اجتماعی تنزل داد. نهادها بر نتایج تأثیر می‌نهند چراکه آنها به هویت و قدرت و استراتژی بازیگران جهت می‌دهند» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۰). از این جهت نهادها به دلیل خصلت امکان‌بخش و در عین حال محدودکننده خود، هم بر فرآیند تعاملات جمعی و هم نتایج آنها تأثیر می‌گذارند.

به گفته تُلن و استینمو (۱۹۹۲) نهادها چهار مقوله را تعریف می‌کنند: ۱- کنش‌گران مشروع؛ ۲- تعداد کنش‌گران؛ ۳- نظم و ترتیب کنش‌ها و ۴- میزان اطلاعاتی که هر یک از کنش‌گران نسبت به نیت‌های دیگران به دست می‌آورد. بنابراین نهادها هم کنش‌گران حاضر و هم قواعد بازی آنها را در مسیر تلاش برای تحقق اهداف فردی و جمعی تعیین می‌بخشند.

به نظر مارش و اولسون، «سازمان دیوان‌سالاری، کمیته قانونگذاری و دادگاه استیناف، عرصه‌هایی برای نیروهای اجتماعی متعارض هستند. اما آنها همچنین مجموعه‌هایی از روبه‌ها و ساختارهای عملیاتی استاندارد نیز هستند که منافع را تعریف و از آنها دفاع می‌کنند» (رودس، ۱۳۸۸: ۹۹-۱۰۰). مطابق این تحلیل، نهادهای سیاسی با تأثیرگذاری بر منافع کنش‌گران اجتماعی، رفتار آنها را در جهت خاصی سوق می‌دهند. اقدامات صورت گرفته به وسیله نهادهای سیاسی و در درون آنها باعث دگرگونی شیوه‌های توزیع منابع، منافع و قواعد سیاسی می‌گردند و این کار با خلق بازیگران جدید و هویت‌های جدید ارائه معیار موفقیت و شکست بازیگران، ایجاد قواعدی برای رفتار مناسب و برخوردار ساختن برخی افراد بیش از دیگران و دیگر منابع انجام می‌شود (مارش و اولسون، ۱۹۸۹: ۱۵۹-۱۶۴).

بر این مبنای آنها (ر.ک: مارش و اولسون، ۲۰۰۵). بر این باورند که نهادها بنا بر ماهیت خود بر موقعیت، منافع، اولویت‌ها و توان بازیگران سیاسی (نیروها و گروه‌های سیاسی) تأثیر می‌گذارند. (همچنین ر. ک: مارش و اولسون، ۱۹۹۶: ۶۴-۲۴۷ و ولدوسکی، ۱۹۸۷: ۳-۲۱). به بیان پیتز هال (۱۹۸۶: ۱۹)، «عوامل نهادی دو نقش مهم را در این مدل ایفا می‌کنند. از یک سو سازمان‌های تصمیم‌گیری بر میزان قدرتی که هر یک از کنش‌گران در تعیین نتایج تصمیم‌گیری دارند، تأثیر می‌گذارند... از سوی دیگر، موقعیت سازمانی با ایجاد مسئولیت‌ها و برقراری روابط میان کنش‌گران، بر تعریف آنها از منافع خودشان تأثیر می‌گذارند. از این طریق، عوامل سازمانی هم نوع تأثیرگذاری و هم میزان تأثیرگذاری یک کنش‌گر را مشخص می‌کنند». در جریان ستیزه‌های سیاسی و رقابت

بازیگران برای کسب موقعیت و سهم بیش‌تر از منابع کمیاب مورد تقاضا در جامعه سیاسی، هر یک از نهادها بنا به ماهیت و سرشت خود، در نحوه بازی کنش‌گران، منافع آنها، موقعیت فرادست یا فرودست آنها در جریان ستیزه تأثیر می‌گذارند. در این چارچوب، پیترز (۱۳۸۶: ۳۴) می‌گوید: «یک نهاد باعث برتری گروه‌هایی می‌شود که به نوعی تعامل الگومند مشغولند». از این منظر، نهادها با حضور و عملکرد خود هم موضوعات ستیزه اجتماعی و هم موضوعات وفاق را تعیین می‌کنند. آنها می‌توانند محدودکننده تعارض‌ها و یا دامن‌زننده به تعارض‌های جدیدی در جامعه باشند.

همچنین شکل‌گیری نهادها به معنای ایجاد دسته جدیدی از کنش‌گران اجتماعی است که بدون نهادها وجود نداشته و هویت مشخصی نداشتند. به عنوان مثال، دان لوی (۱۹۹۲) نشان می‌دهد که چگونه گسترش خطوط راه‌آهن عمومی در آمریکا و پروس منجر به زایش نیروهای جدید اجتماعی در جامعه آمریکایی و پروس شد که در عرصه منازعات سیاسی تأثیرگذار بودند. این استدلال تقریباً در مورد تمامی نهادهای حاصل از روند نوسازی و صنعتی شدن تعمیم‌پذیر است.

بخش مهمی از بررسی نقش نهادها در عرصه اجتماعی و سیاسی، به نقش دولت و نهادهای رسمی دولتی در عرصه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی متمرکز است. مناسبات سازمانی درون سازمان‌های تشکیل‌دهنده دولت، الگوهای مداخله‌ای آنها در اقتصاد و زندگی اجتماعی و خط‌مشی‌های آنها، همگی بر موقعیت کنش‌گران، روندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مؤثرند (اسکاچ پل، ۲۰۰۲: ۳-۲۸).

کاتزنلسون و لایتین در مقالات خود به طرح این بحث می‌پردازند که دولت‌ها با نفوذ تأثیرگذار خود باعث فعال شدن برخی گروه‌ها و حاشیه‌ای شدن بقیه گروه‌ها می‌شوند؛ به برخی منازعات و تضادها جنبه سیاسی می‌دهند و برخی دیگر را از قالب سیاسی خارج می‌کنند؛ آنها برخی مطالبات را بر حق و برخی دیگر را ناحق می‌کنند. کاتزنلسون (۲۰۰۲) در تحلیل خود نشان می‌دهد که چگونه مسیرهای متفاوت سیاست و منازعه اجتماعی در آمریکا و بریتانیا در قرن نوزدهم و نوع کنش و موقعیت طبقات کارگری در این دو کشور، بر اساس تفاوت نهادهای سیاسی و ساختار حکومتی این دو کشور قابل تبیین است. لایتین (۲۰۰۲) نیز با تمرکز بر منازعات مذهبی و منطقه‌ای در نیجریه نشان می‌دهد که استراتژی و عملکرد دولت چگونه بر بازتولید هویت‌های اجتماعی و تعارض موجود در عرصه اجتماعی و سیاسی تأثیر می‌گذارد.

رابرت پاتنام نیز علی‌رغم انتقاد از فرمالیسم نهادگرایان کلاسیک، با تأکید بر ضرورت توجه به ابعاد غیررسمی تر نهادهای مؤثر بر کارایی نهادهای رسمی، به نقش و تأثیر تعیین‌بخش نهادها در حوزه اجتماعی و سیاسی اشاره می‌کند. تحلیل وی که متوجه تأثیرات حاصل از ایجاد نهادهای

منطقه‌ای در ایتالیا در دهه ۱۹۷۰ و کشف متغیرهای عمیق‌تر در موفقیت و شکست این تجربه است، در متن خود تأییدی بر این نکته است که ایجاد نهادهای جدید و حضور آنها در عرصه اجتماعی و سیاسی از جهت تعریف موضوعات جدید بر عرصه اجتماعی، خلق تنش‌ها و گروه‌بندی‌های جدید و تعریف منافع نوین، درستی ادعای نهادگرایان را در مورد تأثیر تعیین‌کننده نهادها در عرصه سیاسی نشان می‌دهد. از جمله در جایی با اشاره به تنش‌های حاصل از این اصلاحات نهادی و فرایند واگذاری اختیارات میان نهادهای محلی و ملی اشاره می‌کند که «پیروزی جبهه منطقه‌گرایی، مدیون نیروهایی بود که به وسیله اصلاحات نهادی رها شده و در برخی موارد عملاً به وسیله این اصلاحات ایجاد شده بودند» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۵۵).

برخی از نهادگرایان از منظر نقشی که نهادها برای افراد در محیط اجتماعی تعریف می‌کنند، به تحلیل تأثیر نهادها بر رفتار، اهداف، استراتژی‌های افراد می‌پردازند. در حقیقت، کنش‌گران درون نقش‌هایی که نهادها تعریف می‌کنند، قرار می‌گیرند و در قالب شرح وظایف تعریف شده در آن نقش‌ها، کنش‌ها و تعاملاتشان را هدایت می‌کنند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۵). به عنوان مثال، برخی تحلیل‌ها در مورد چرایی ثبات موجود در تصمیمات کنگره به رغم تغییر اقلیت و اکثریت، به نقش نهادهای درون کنگره که دستور کار را تعیین و اطلاعات را در اختیار نمایندگان قرار می‌دهند، تأکید می‌کنند. این نهادها نوعی ثبات در تصمیمات را به وجود می‌آورند (هال و تیلور، ۱۹۹۶: ۱۰-۱۱).

از سوی دیگر، نورث (۱۹۹۰: ۶) تأکید می‌کند که نهادها با تعیین و تثبیت شیوه‌های مقبول عمل و نیز فراهم کردن و ارائه اطلاعات مورد نیاز کنش‌گران، سبب کاهش بی‌اطمینانی شده، انتظارات استراتژیک را تثبیت و تعاملات پیچیده را ممکن می‌سازند. تعاملات اجتماعی بدون وجود نهادهایی که سطحی از پیش‌بینی‌پذیری را برای افراد و کنش‌گران به وجود آورند، غیرممکن است (وجه امکان‌ساز نهادها) (زوک، ۱۹۸۶: ۱۱-۵۳)؛ ولی نهادها در این فرایند پیش‌بینی‌پذیری سازی، اطلاعاتی خاص را در اختیار افراد گذاشته و انتظارات خاصی را در آنها تثبیت می‌کنند که رفتار آنها را در مسیر خاصی هدایت می‌کند (وجه محدودکننده نهادها). نهادها به عنوان موانعی بیرونی که بر رفتارها تأثیر محدودکننده دارند، با تنظیم توزیع اطلاعات، تثبیت انتظارات و هشدار درباره رفتارهای خارج از قاعده، بر محاسبات عقلانی کنش‌گران در مورد استراتژی‌های بالقوه و گزینش‌های عقلانی‌شان برای رسیدن به اهداف اثر می‌گذارند. نهادها با تأثیرگذاری بر محاسبات عقلانی بازیگران، باعث سوق یافتن الگوی رفتاری و انتخاب‌های استراتژیک کنش‌گران به مسیری می‌شود که بدون نهادها به آن مسیر نمی‌رفت (جسی و ویلیامز، ۲۰۰۵: ۱۰؛ لین و ارسون، ۲۰۰۰: ۱۷؛ استروم، ۱۹۹۵: ۵۵). در مجموع، نهادها، ۱- درباره این که انتظارات نسبت به رفتار کنش‌گران چگونه است، اطلاعات فراهم می‌کنند؛ ۲- به کمک کنش‌گرانی که به

آنها مربوط هستند، قابل تشخیص، تصدیق و شناخت هستند؛ و ۳- گزینه‌های استراتژیک کنش‌گران را طوری ساختار می‌دهند (نهادها دامنه استراتژی‌های در دسترس کنش‌گران را محدود می‌کنند) که ره‌آوردی متعادل به وجود آیند (جسی و ویلیامز، ۲۰۰۵: ۵۴). در عین حال نهادها با وجود محدود کردن استراتژی‌ها، نوعی انعطاف‌پذیری نیز ایجاد می‌کنند. به عبارت دیگر، درون قالبی خاص به استراتژی‌های خاص اجازه عرض اندام می‌دهند. مثلاً نهادهای انتخاباتی دموکراتیک، برخی از استراتژی‌ها (مانند انقلاب، کودتای نظامی) را غیرقانونی می‌کنند اما به دامنه‌ای از استراتژی‌ها که به دنبال استفاده از ابزارهای دموکراتیک برای رسیدن به قدرت هستند، اجازه فعالیت می‌دهند (همان: ۵۹).

نهادها سبب شباهت می‌شوند و منطق تناسب را دیکته می‌کنند. در واقع نهادها آنچه را پارسونز «رفتار مورد انتظار مشروع» می‌نامد، تعریف می‌کنند. نهادها با تعریف رفتارهای مشروع و نامشروع از نظر جامعه، سبب همگنی و تجانس کنش‌های کنش‌گران و پیش‌بینی‌پذیری بیشتر آنها برای کنش‌گران دیگر می‌شود (هلم، ۱۹۹۵: ۳۹۸). بدین ترتیب نهادها می‌توانند از تضادها و تعارضات بکاهند و معیارهایی برای رفتارهای فردی و جمعی به وجود بیاورند که امکان وفاق و وحدت جامعه را ایجاد کند. وفاق، سازگاری، منازعه، تضاد، تعارض، انگیزش، روح جمعی، مقاومت، مخالفت، دموکراسی، مدارا، همکاری، هماهنگی و بسیاری از فرایندها و امورات انسانی و اجتماعی دیگر عمیقاً تحت تأثیر نهادها و سیستم نهادی هستند. در هر یک از مناسبات اجتماعی می‌توان نفوذ و حضور ضمنی یا آشکار و مستقیم یا غیرمستقیم نهادها را ملاحظه و تجربه کرد (ر.ک: دیمایو و پاول، ۱۹۹۱؛ داگلاس، ۱۹۸۸).

در مجموع نهادها، کارکردها و نقش‌های زیر را دارند:

- نهادها، الگوی رفتارهای فردی و اجتماعی را به انسان‌ها می‌آموزند. بدین معنا، انسان‌ها از طریق نهادها یاد می‌گیرند که در موقعیت‌های متفاوت باید چه رفتارهایی از خود نشان دهند.
- نهادها، برای انسان‌ها نقش‌های گوناگونی را مشخص کرده و انتظارات ناشی از آنها را نیز تعریف می‌کنند.
- نهادها از طریق ثبات و استمرار، شیوه رفتاری نهادینه شده را به انسان‌ها القا می‌کنند. از طریق نهادها، انسان‌ها به شیوه‌های نهادینه شده خاص رفتار می‌کنند.
- نهادها، رفتارهای افراد جامعه را تنظیم و بر آن نظارت می‌کنند. در حقیقت از آنجا که نهادها انتظارات مشروع در جامعه را منعکس می‌کنند، بی‌توجهی به این انتظارات ممکن است به مجازات منجر شود.

- نهادها بر منافع توزیعی مؤثرند و از این لحاظ، بر کنش بازیگران و مسیر آن تأثیر گذاشته و نهایتاً موضوعات مورد منازعه را تعیین می‌کنند.
- نهادها، با توزیع اطلاعات و تثبیت انتظارات بر استراتژی کنش‌گران در مسیر تحقق اهداف تأثیر می‌گذارند.
- نهادها، نقش‌ها را تعریف و تعیین کرده و از این طریق بر موقعیت فرودستی و یا فرادستی کنش‌گران در عرصه اجتماعی و امکان‌ها و محدودیت‌های آنها تأثیر می‌گذارند.
- نهادها، تعداد بازیگران و بازیگران مشروع و غیر مشروع را تعیین و مسیر دسترسی به مزایای اجتماعی را مشخص می‌کنند و می‌توانند به محل و موضوع منازعات اجتماعی بدل شوند.
- نهادها، با شایستگی‌ها و قابلیت‌های خود می‌توانند به عاملی برای کاهش تنش‌ها و هزینه‌های کنش اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدل شوند و با کاهش اطمینان در عرصه اجتماعی، بسترهای کارایی و کارآمدی در عرصه اقتصادی، ثبات و آرامش سیاسی بر پایهٔ وفاق اجتماعی و سیاسی باشند و یا آنکه به خاطر نارسایی‌های خود به تنش‌ها دامن بزنند، هزینه‌های کنش را افزایش دهند، به کاهش اطمینان در جامعه دامن بزنند، کارایی اقتصادی، ثبات و نظم سیاسی، آرامش و ثبات اجتماعی را در خطر قرار دهند.

بازگشت به تاریخ و پیوند نظریه‌های زمینه‌گرا و نهادگرا در تحلیل سیاسی

به واسطهٔ تأکید دایمی بر نقش تعیین بخش نهادها بر سایر ابعاد حیات اجتماعی و سیاسی، یکی از مهم‌ترین نقدهای وارد شده بر رویکرد نهادگرایی این بوده است که این رهیافت، از نوعی ضعف در تبیین شکل‌گیری و پویایی نهادی رنج برده و همواره میل به تلقی نهادها به عنوان متغیری ایستا و تعیین‌کننده بر رفتار و پدیده‌ها وجود داشته است؛ زیرا نگرش‌های نهادی بیش‌تر بر تداوم تأکید دارند تا تغییر (استینمو، تلم و لانگسترس، ۱۹۹۲: ۱۳-۱۴).

در واکنش به این نقد، الگوهای مختلف نئونهادگرایی کوشیده‌اند تا در ذیل بحثی دربارهٔ فرایند تکوین و تغییر نهادی، از برداشت ایستای نهادگرایان کلاسیک (به‌ویژه در حوزهٔ سیاسی) فراتر رفته و برداشتی دینامیک و پویا از نهادگرایی ارائه دهند. در این میان نهادگرایی تاریخی ارائه دهندهٔ دیدگاهی است که به واسطهٔ نگاه تاریخی خود علاوه بر ارائهٔ برداشتی پویا از تکوین و تغییر نهادی می‌تواند زمینه‌ساز نوعی پیوند میان نظریه‌های زمینه‌گرا و نهادگرا تلقی شود که بعضاً در مقابل هم تلقی شده‌اند.

در حالی که رویکردهای کلاسیک توجه چندانی به بحث تکوین و تغییر نهادی نداشتند، در دیدگاه‌های متأخر نهادگرایی تحلیل‌های مربوط به تکوین و تغییر نهادها در قالب رویکردهایی

چون رویکرد تکوینی و رویکرد قراردادگرا ارائه می‌شود. در حالی که رویکردهای جامعه‌شناختی‌تر بر ماهیت خودجوش و تکوینی نهادها اشاره دارند، رویکردهای انتخاب عقلانی بیش‌تر بر ماهیت توافقی و قراردادی نهادها تأکید می‌کنند که طی آن، کنش‌گران عقلانی، به گونه‌ای عقلانی با شکل دادن یا عضویت در نهادها و پذیرش محدودیت‌های آنها در پی حداکثری کردن منافع خود هستند (پیترز، ۱۳۸۶: ۸۲-۸۳). در اینجا، نهادها ابزاری برای تأمین منافع کنش‌گران سودجو تلقی می‌شوند. کنش‌گران اجتماعی با ساخت این نهادها به منفعی می‌رسند که بدون وجود آنها آن منافع برآورده نمی‌شدند (اگرتسون، ۱۹۹۰: ۳۳۹-۳۴۰). از این چشم‌انداز، همان‌طور که برآمدن نهادها تابعی از قراردادهای میان کنش‌گران با هدف تأمین نفع بیش‌تر است، تغییر و یا نابودی آنها نیز حاصل تحول و تغییر در میزان سودمندی آنها در کنش‌های اجتماعی است.

بر خلاف نگرش‌های قراردادگرا که کنش‌گران را منفعت‌جو و در عین حال دارای اطلاعات کامل می‌دانند (کنش‌گرانی که نهادها، ابزارهایی برای تأمین منافع آنها هستند)، نگرش‌های عمیق‌تر در رویکرد نهادگرایی بر بینش‌های تاریخی استوار هستند که ضمن پذیرش انسان‌ها و کنش‌گران شکل دهنده به عنوان بازیگرانی سودجو، معتقدند نهادها در متن منازعه‌ای بر سر منافع میان کنش‌گران و در فرایندی تاریخی شکل می‌گیرند. طبعاً هرچه این نهادها کلان‌تر و حضور بیش‌تری در زندگی جمعی داشته باشند و به‌ویژه اگر در نحوه توزیع ارزش‌های مورد تقاضای بازیگران تأثیر بیش‌تری داشته باشند، منازعه بازیگران بر سر نهاد در حال شکل‌گیری، حفظ و یا تغییر آنها شدیدتر خواهد بود. در این فرایند، کنش‌گران و منافع آن عمیقاً متأثر از تعلقات گروهی، دیدگاه‌های ایدئولوژیک و تلقی‌های آنهاست که خود، منافع کنش‌گران را شکل خاصی می‌دهد.

رویکرد نهادگرایی تاریخی، رویکردی در مقابل رویکردهای انتخاب عقلانی است که معتقد است باید به تکوین تاریخی نهادهای سیاسی در متن منازعه اجتماعی و سیاسی توجه کرد. در حالی که نهادگرایان انتخاب عقلانی توجه چندانی به تاریخ ندارند، نهادگرایی تاریخی معتقد است که نهادها همانند همه پدیده‌های اجتماعی، مقولاتی تاریخی و محصول منازعه نیروهای اجتماعی و سیاسی هستند که می‌کوشند تا منافع خود را حداکثر سازند و از همین زاویه علاقمندند تا در شکل دادن به نهادها، حفظ یا تغییر آنها نقش‌آفرینی کنند. ولی در عین حال نهادها پس از استقرار، به عنوان متغیری مستقل از کنش‌گران اجتماعی درآمده و کنش‌ها، اولویت‌ها و منافع آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

مطابق این تحلیل برای درک شکل‌گیری نهادها، اعم از نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باید به تاریخ جوامع مراجعه و به این درک دست یافت که نهادها چه در شکل خودانگیخته و چه

در شکل طراحی شده خود، محصول چه فرایندی بوده و چگونه تکوین یافته و در پس‌زمینه آنها، چه نیروها و منافع متضادی درگیر بوده‌اند (داد و ژیلسون، ۱۹۹۴: ۳۱۲).

تلن و استینمو (۱۹۹۲: ۱۰) در توضیح جهت‌گیری اصلی نهادگرایی تاریخی اشاره می‌کنند که «نهادهایی که در کانون تجزیه و تحلیل نهادی تاریخی قرار دارند- از سیستم‌های حزبی گرفته تا ساختار منافع اقتصادی مانند شرکت‌های بازرگانی- می‌توانند به استراتژی‌های سیاسی شکل دهند یا آنها را محدود کنند؛ اما خود این نهادها نتیجه (خواسته یا ناخواسته) استراتژی‌های سیاسی تعمدی، منازعه سیاسی و انتخاب‌ها هستند... نهادگرایان با تأکید بر این ویژگی میانجی‌گرایی نهادها در زندگی سیاسی، پل‌های نظری را میان انسان به عنوان سازنده تاریخ و شرایط که انسان‌ها در چارچوب آن عمل می‌کنند، ایجاد می‌کنند». از این منظر، نهادگرایی تاریخی از یک سو رویکردهای تحلیلی زمینه‌گرا را به رویکرد نهادی پیوند می‌دهد.

ستیزه نیروهای اجتماعی و تکوین تاریخی نهادها

نهادگرایان تاریخی معتقدند نهادها تجسم خط و سیر تاریخ‌اند. بنا به گفته پاتنام، تاریخ اهمیت دارد زیرا راهی است که نهادها از آن عبور می‌کنند. آنچه ابتدا واقع می‌شود، آنچه را که بعداً اتفاق می‌افتد، تعیین می‌کند. شاید افراد نهادهایشان را طراحی و «انتخاب» کنند، اما آنها این نهادها را تحت شرایطی خودساخته انتخاب نمی‌کنند و انتخاب آنها نیز به نوبه قالبی را می‌سازد که جانشینانشان در چارچوب آنها دست به انتخاب می‌زنند (پاتنام، ۱۳۸۰: ۳۰).

اگر بخواهیم مصداقی مشخص برای نهادهای برآمده از طراحی هدفمند را مدنظر داشته باشیم، این مصداق، نهادهای نظام سیاسی است که طی آن در مقطعی از تاریخ تعدادی از کنش‌گران با در نظر داشتن اهدافی خاص، اقدام به ایجاد نهادهای خاص می‌کنند که مطابق تعاریف عام از دولت، قرار است اعمال‌کننده اقتدار سیاسی در محدوده سرزمینی خاص و توزیع‌کننده اصلی‌ترین ارزش‌های اجتماعی باشند. در این مورد کراسنر با اشاره به اینکه تداوم از ویژگی‌های نهادهاست، عنوان می‌کند گاهی این تعادل از طریق بحران‌هایی (مانند تهاجم خارجی یا انقلاب و شورش) قطع می‌شود و وضعیتی از بحران نهادی شکل می‌گیرد که مبین فروپاشی نهادها، چالش نیروهای مختلف بر سر حفظ و یا دگرگون کردن نهادهاست.

از چشم‌انداز نهادگرایی تاریخی، فرایند نهادسازی و کنش نهادسازانه بازیگران از یک سو عمیقاً محدود به میراث نهادی مستتر در پس‌زمینه کنش‌های نهادسازانه و از سویی دیگر تحت تأثیر منازعات و ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی حول منافع متعارض در یک دوره خاص تاریخی است. اگر این اصل را بپذیریم که کنش‌های انسانی در ذیل نهادها (با دو ویژگی امکان‌سازی و

محدودیت آفرینی) صورت می‌گیرد، مطابق متغیر نخست، کنش بازیگران نهادساز در یک مقطع تاریخی نیز شدیداً متأثر از ساختار نهادی‌ای است که کنش این نیروها را امکان‌پذیر می‌کند. از این منظر در تحلیل تاریخی تکوین نهادها باید به زمینه‌های نهادی‌ای که نهادسازی ذیل آنها صورت گرفته، توجه شود. به عنوان مثال، پدران بنیادگذار قانون اساسی آمریکا در هنگامه طراحی نهادهای نظام سیاسی آینده، در پس‌زمینه خود مجموعه‌ای از هنجارها، باورها و الگوهای ارزشی و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی داشتند که تأثیر خود را بر نهادهای طراحی شده برجای گذاشت. یا آنکه کنش نهادسازان در مقطع انقلاب مشروطه ایران، بدون توجه به هنجارها، رویه‌های حکمرانی و نهادهای به ارث رسیده از گذشته تاریخی ایران مانند نهادهای حکومتی سنتی قابل درک نیست.

از سوی دیگر سیاست به عنوان مهم‌ترین عرصه توزیع ارزش‌های اجتماعی، موضوع و محیط شدیدترین منازعات و ستیزه‌های اجتماعی است که مطابق نظریه تحلیل‌های زمینه‌گرایی چون نظریه شکاف‌های اجتماعی و نظریه‌های ستیزه (ر.ک: بشیریه، ۱۳۷۳، بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰)، کنش‌گران آن، نیروهای برآمده از متن شکاف‌های اجتماعی هستند. طبیعی است که کنش‌گران نهادساز، خود نماینده نیروهای اجتماعی و سیاسی و سلیق و علایق ایدئولوژیکی هستند که در یک مقطع بحران نهادی (مانند دوران فروپاشی یک نظام سیاسی و شکل‌گیری نظم جدید یا در هر مقطع شکل دادن به نهادها) با یکدیگر تلاقی کرده‌اند و می‌کوشند تا از طریق تأثیرگذاری بر فرایند و شکل نهادهای در حال ساخته شدن، منافع خود را حفظ کنند.

به گفته کراسنر، توجه به بسترهای اجتماعی کنش‌های معطوف به نهادسازی، به معنای شناسایی نیروهای مؤثری است که کنش نهادسازان آنها تحت تأثیر شدید منافع و تلقی‌های آنها قرار گرفته و نهادها و مناسبات آنها را به سوی خاصی سوق داده است. مطابق تحلیل فوق، گرچه «نهادها، متغیرهای مستقلی هستند و نتایج سیاسی را در دوران ثبات تعیین می‌کنند اما هنگامی که فرو می‌پاشند، تبدیل به متغیرهای وابسته‌ای می‌شوند که شکل‌گیری آنها وابسته به منازعات سیاسی‌ای می‌شود که این نهادها در آن فرو پاشیده‌اند. از نگاهی دیگر، در زمان فروپاشی نهادها، منطق ترتیبات معکوس می‌شود؛ بدین ترتیب که قبلاً نهادها، سیاست را شکل می‌دادند اما اکنون سیاست‌ها به نهادها شکل می‌دهند» (استینمو، تلن و لانگسترس، ۱۹۹۲: ۱۵). در این شرایط گروه‌ها و نیروهای اجتماعی با آگاهی از ناپایداری شرایط می‌کوشند تا با سوق دادن نهادهای در حال شکل‌گیری در راستای منافع خود، موقعیت و منافع خود را برای آینده، تثبیت و به اصطلاح نهادینه سازند^(۲).

از اینرو مجموعه نهادهای نظام سیاسی مانند قانون اساسی، قانون انتخابات، نحوه توزیع میان قوای سه‌گانه، بوروکراسی، پلیس و قوانین مختلف را باید برآیندی از منازعه میان نیروهای

اجتماعی و سیاسی در مقطع شکل‌گیری نهادها تلقی کرد (فاضلی، ۱۳۸۶: ۴۳). علاوه بر این نهادها، راه‌حلی برای منازعات و حل آنها محسوب می‌شوند و انتظار می‌رود با تکوین و استقرار آنها، نیروهای اجتماعی و سیاسی رفتار خود را ذیل این نهادها تنظیم کرده و به آنها وفادار باشند. فرض کلی نهادگرایی آن است که نهادها زمانی که ایجاد و مستقر شدند، به عنوان قواعدی مشخص، رفتار آتی بازیگران را محدود کرده و به آن جهت می‌دهند. علی‌رغم درستی این فرض نهادگرایانه، نهادها پس از استقرار و تثبیت نیز همچنان در معرض تغییر هستند و در مقابل تمایل آنها و نیروهای نفع‌برنده از وجود آنها، فرایندها و نیروهایی نیز وجود دارند که منبع تغییر نهادی هستند.

از چشم‌انداز نهادگرایی تاریخی، همانطور که تکوین نهادی مقوله‌ای تاریخی است، تغییر نهادی هم مقوله‌ای تاریخی است چرا که منازعه اجتماعی و سیاسی هیچگاه در نظام اجتماعی پایان نمی‌پذیرد و با توجه به اهمیت نهادها به‌ویژه نهادهای سیاسی در نظام اجتماعی، بخش مهمی از ستیزه‌ها معطوف به همین نهادهاست. بخشی از تأثیر شکل‌دهنده نهادها بر صحنه سیاسی آتی کشورها، به این دلیل است که آنها خود به موضوع منازعات سیاسی آتی بدل می‌شوند. نهادها تا زمانی بدون معارضة باقی می‌مانند که نتیجه‌ای مورد انتظار برای کنش‌گران ذیل خود فراهم آورند یا آنکه از سوی نیروهای وفادار به نهادها از آن توان برخوردار باشند که از تغییر نهادی به نفع گروه‌های ناراضی جلوگیری کنند. افراد و نیروهای اجتماعی در موقعیتی که احساس کنند نهادهایی خاص، منافع و خواسته‌های آنها را تأمین نمی‌کنند و توان لازم را برای برهم زدن نظم نهادی موجود دارند، برای تغییر آن اقدام خواهند کرد. در مقابل، نفع‌برندگان از نظم نهادی مستقر می‌کوشند تا این نظم را حفظ کنند (نایت، ۱۹۹۲: ۱۷۴).

جمع‌بندی آنکه نهادهای سیاسی به واسطه منطبق پدیده‌های اجتماعی، در متن منازعه اجتماعی و سیاسی و نیز بر بستر میراث نهادی به ارث رسیده از گذشته شکل گرفته و مستقر می‌شوند و پس از استقرار به مثابه چارچوبی بر رفتار و کنش سیاسی بازیگران عمل می‌کنند و بر فرایند و نتیجه کنش‌های سیاسی تأثیر می‌گذارند. در عین حال این ساخت نهادی به دلایل مختلفی چون ضرورت‌های جدید و نیز نارضایتی و اقدام کنش‌گران تغییر می‌کنند. از اینرو ساخت نهادی، سیاست‌شکلی جدید پیدا کرده و این روند برای آینده برجای می‌ماند. نهادگرایان تاریخی بر مؤلفه‌هایی چون تغییرات در ساختار اقتصادی-اجتماعی یا سیاسی، تغییرات در توازن قدرت سیاسی گروه‌ها و نیروها، ورود بازیگران جدید به دنبال اهداف جدید، رفتار استراتژیک کنش‌گران و تأثیر آن بر تغییر نهادی تأکید دارند (استینمو، تلو و لانگسترس، ۱۹۹۲: ۱۶-۱۷).

از این منظر نگرش نهادگرایانه از یک سو بر تداوم و ثبات ناشی از وجود نهادهای محدودکننده و ثبات‌ساز باور دارد و از سوی دیگر در پی تبیین تغییر نهادی است. در این بین

نگرش نهادگرایی تاریخی این توانایی را دارد تا از چشم‌اندازی پویا، دیالکتیک تغییر و تداوم را تبیین و از ظرفیت آن برای تحلیل تحولات سیاسی استفاده کند.

نتیجه‌گیری

تلاش ما در این مقاله در وهله نخست، ارائه تصویری از چشم‌انداز کلان نهادگرایی، روند تاریخی و تنوع درونی آن بود. هدف از این مرور آن بود که خواننده، تصویری از کلیت جریان مطالعاتی نهادگرایی به دست آورد. دیدگاه ما این است که این آشنایی می‌تواند در زدودن بسیاری از پیش‌فرض‌های به غلط جاافتاده در مورد نهادگرایی در ایران کمک کند. هدف ثانویه ما در این مقاله آن بود که نشان دهیم نهادگرایی تاریخی به عنوان یکی از نحله‌های نهادگرایی، این ظرفیت را دارد که بستری برای تلفیق نظریه‌های نهادگرا و نظریه‌های زمینه‌گرایی چون نظریه شکاف‌ها و نظریه ستیزه فراهم آورد.

از نهادگرایی به عنوان یک الگوی تحلیلی همواره انتقادات زیادی شده است و به طور کلی، دیدگاهی چندان محبوب در تحلیل سیاسی نبوده است. در حالی که نگاهی دقیق‌تر به این انتقادات نشان می‌دهد که منتقدان، به تنوع درونی موجود در ادبیات نهادی و تحول درونی این الگو در گذر زمان و افزایش غنا و نهایتاً قابلیت‌های تبیینی آن بی‌توجه بوده‌اند. به نظر رودس (۱۳۸۸: ۹۳)، اغلب منتقدان نهادگرایی به جای توجه به نهادگرایی در معنای واقعی، یک «حریف فرضی» از آن ساخته و به آن حمله کرده‌اند، بدون آنکه به ابعاد، تنوع و ظرفیت‌های درونی این الگو توجه داشته باشند. اغلب منتقدان به‌ویژه در حوزه سیاسی با درکی منحصر به نهادگرایی کلاسیک در علوم سیاسی به نقد نهادگرایی پرداخته‌اند. نقدهایی چون ضد نظریه بودن، صوری‌نگری، محدود کردن دید به حوزه‌های رسمی سیاست، بی‌توجهی به مقوله قدرت و نهایتاً بی‌توجهی به مقوله تعامل نهادها با زمینه اجتماعی و فرهنگی وسیع‌تر از جمله مهم‌ترین این انتقادات هستند.

ما در مقاله نشان دادیم که این انتقادات اغلب با تمرکز و محدود کردن دید به بخشی از رویکردهای کلاسیک نهادگرایی و مطالعات موسوم به قانون اساسی طرح شده‌اند. حال آنکه هم در نهادگرایی کلاسیک (در روایت جامعه‌شناختی‌تر آن) و الگوهای مختلف نئونهادگرایی توجهی جدی به بعد نظری نهادگرایی، توجه به سطوح غیر رسمی نهادها، تحلیل نهادها در ارتباط با موضوع قدرت و نحوه توزیع آن و نهایتاً ارتباط دوسویه نهادها و بسترهای اجتماعی سیاست صورت گرفته است. نئونهادگرایی سنتی زنده و پیشرو است. نشانه این پیشرو بودن این است که الینور استروم، استاد علم سیاست در دانشگاه ایندیانا، به دلیل مطالعات خود در حوزه اداره امور

اقتصادی، جایزه نوبل اقتصاد را در سال ۲۰۰۹ گرفته است.

واقعیت آن است که هیچ الگوی سیاسی شامل همه ابعاد و سویه‌های واقعیت اجتماعی نیست. نهادگرایی نیز به دیگر رویکردها به دلیل زمینه‌گرایی بیش از حد و بی‌توجهی به بسترهای نهادی سیاست انتقاد دارد. در این بین رویکردهای مختلف نئونهادگرایی این توانایی را دارند که تمرکز ما را بر حوزه‌هایی مغفول مانده از متغیرهای مؤثر بر عرصه سیاسی معطوف سازد. در میان این الگوها، نهادگرایی تاریخی این توانایی را دارد که نگرش‌های زمینه‌گرا و نهادگرا را تلفیق کرده و چشم‌اندازی مناسب برای تبیین تداوم و تغییر در عرصه سیاسی فراهم آورد. نهادگرایی تاریخی از سویی بر نقش شکل‌دهنده نهادها در عرصه سیاسی تأکید می‌کند و از سوی دیگر نهادها را مقولاتی تاریخی‌ای شکل گرفته در تاریخ می‌داند که خود برآیند منافع و دیدگاه‌های خاصی در مقطعی خاص هستند که به عنوان میراثی شکل‌دهنده برای دوره‌های بعدی برجای می‌مانند و نوعی «وابستگی به مسیر» ایجاد می‌کنند. ولی خود این نهادها که نوعی تداوم و تأثیر مستقل بر کنش‌گران سیاسی دارند، موضوع مهم‌ترین منازعات سیاسی نیز هستند و در متن این منازعات تغییر می‌کنند. نهادگرایی انتخاب عقلانی هرچند نگرش تاریخی ندارد، با تلفیق نهادگرایی و تئوری انتخاب عقلانی می‌کوشد تا مبنای تحلیل خود را از این درک آغاز کند که جامعه، محیطی از ستیزه‌های اجتماعی میان افراد عقلانی برای کسب سود بیش‌تر است (اگرتسون، ۱۹۹۰: ۵۰-۵۳؛ بوکانان، ۱۹۸۵: ۲۵).

نقد‌های اثبات‌گرایان درباره نگرش غیر کمی و تاریخی نهادگرایی در دوران ما اعتبار زیادی ندارد و خود این رویکردها و تحلیل‌های افرادی چون ایستون و حامیان تحلیل سیستمی و کارکردی، به دلیل انتزاع بیش از حد و نگرش غیر تاریخی مورد انتقاد شدید قرار گرفته است (های، ۱۳۸۵: ۷۵-۸۳). در عین حال ایستون، از نهادگرایی به خاطر ناتوانی در توجه به مقولاتی چون قدرت انتقاد می‌کند. اما نهادگرایانی چون دارون عجم اوغلو توانسته‌اند تحلیل‌های قدرت‌محور دقیقی از فرایند و نتایج گذارهای سیاسی ارائه کنند. از سویی جیمز ماهونی، یکی از مهم‌ترین تحلیل‌گران نهادگرایی تاریخی نشان می‌دهد که تحلیل‌های موسوم به وابستگی به مسیر در تبیین شکل‌گیری، باز تولید و تغییر نهادی، نگرشی قدرت‌محور دارند (ماهونی، ۲۰۰۰: ۵۱۷).

اساساً نگرش تاریخی نهادگرایان و درک تکوین و تغییر نهادی در متن منازعات اجتماعی و سیاسی بدون توجه جدی به مقوله قدرت سیاسی و اجتماعی نهادها و نیروهای اجتماعی امکان ندارد. در عین حال در ادامه گسترده‌تر شدن نگرش تئوریک نهادگرایان، دامنه نهادهای مورد توجه نهادگرایان از سطح رسمی فراتر رفته و انواع مختلف سطوح از ذهنی‌ترین تا عینی‌ترین را در بر می‌گیرد که در بخش‌های قبل به آن پرداخته شد.

افرادی چون رابرت پاتنام (۱۳۸۰) با پرداختن به مقولاتی چون سرمایه اجتماعی، در ادامه

سنت‌هایی چون سنت توکویلی، دامنه درک ما از متغیرهای نهادی مؤثر بر عملکرد حکومت‌ها را گسترش داده و به نهادگرایی، دامنه وسیع‌تری بخشیده‌اند. نهادگرایی امروز، الگویی با بن‌مایه تئوریک بسیار نیرومند، الگوهای متنوع و دامنه وسیع دستور کار پژوهشی، الگوی بسیار بدیع برای فهم سیاسی است. جذاب‌ترین بعد نهادگرایی نوین، بعد ایجابی آن و توجه جدی و بی‌بدیل آن به مقوله اصلاح نهادی به عنوان بستر تحقق توسعه اقتصادی و سیاسی کشورهاست که پژوهشگران علوم سیاسی در ایران به آن توجه اندکی داشته‌اند.

پی‌نوشت

۱. استینمو (۲۰۰۸: ۱۱۹) اشاره می‌کند که فرض پایه‌ای تئوری مدیسونی قانون اساسی آمریکا بر این اساس است که چگونه ترتیبات مختلف نهادی می‌توانند انواع مختلفی از اقدام سیاسی را ایجاد یا مانع از ایجاد آن شوند. بر همین اساس، مجموعه نویسندگان اثر زیر می‌کوشند تا تفسیری نهادگرایانه از رویکرد و تئوری جیمز مدیسون در مقالات فدرالیست به عنوان بنیاد نظری قانون اساسی آمریکا ارائه دهند. ر.ک:

Bernard Grofman and Donald Wittman (Eds) (1989), *The Federalist Papers and the new institutionalism*, New York: Agathon press.

۲. عجم اوغلو از معضل فوق به عنوان «مسائل تعهد» یاد می‌کند که به عنوان یک ریسک در زندگی اجتماعی و سیاسی وجود دارد (عجم اوغلو، ۱۳۹۰: ۲۱۲-۲۱۸).

منابع

- آیریس، کلارنس (۱۳۸۹) «مختصات نهادگرایی» محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۳) جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نی.
- و حسین قاضیان (۱۳۸۰) «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، در: پژوهش‌های علوم انسانی، شماره ۳۰، صص ۳۹-۷۴.
- بوید، ریچارد و دیگران (۱۳۸۹) زنجیره طولانی توضیح درباره توسعه اقتصادی، منازعه سیاسی و توسعه در شرق آسیا و آمریکای لاتین، ترجمه علی بی‌نیاز، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، صص ۲۰-۳۳.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۰) دموکراسی و سنت‌های مدنی، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات روزنامه سلام.
- پارکر، جان (۱۳۸۶) ساخت‌یابی، ترجمه حسین قاضیان، تهران، نی.
- پیترز، گای (۱۳۸۶) نظریه نهادگرایی در علم سیاست، ترجمه فرشاد مؤمنی و فریبا مؤمنی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- راثرفورد، مالکوم (۱۳۸۹) «اقتصاد نهادی؛ گذشته و حال»، محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- رودس، آر. دی دبلیو (۱۳۸۸) «رهیافت نهادی»، ویراسته دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، در: روش و نظریه در علوم سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسن (۱۳۹۰) ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعی، تهران، کویر.
- فاضلی، محمد (۱۳۸۶) بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی (تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و کره جنوبی)، تهران، کندوکاو.
- کلمن، جیمز (۱۳۸۶) بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴) مسائل محوری در نظریه اجتماعی: کنش، ساختار و تناقض در تحلیل اجتماعی، ترجمه محمدرضایی، تهران، سعادت.
- لیست، فردریک (۱۳۷۳) نظام ملی اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر معتمدی، تهران، دفتر فرهنگ اسلامی.
- متوسلی، محمود و همکاران (۱۳۸۹) «مروری بر ادبیات اقتصاد نهادی»، محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- میل، جان استوارت (۱۳۶۹) تأملاتی در حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران، نی.
- وبلن، تورستین (۱۳۸۹) «محدودیت‌های مطلوبیت نهایی»، محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
- (۱۳۸۶) نظریه طبقه تن‌آسا، ترجمه فرهنگ و ارشاد، تهران، نی.
- ویلبر، چارلز کی و رابرت هاریسون (۱۳۸۵) «بنیان روش‌شناختی اقتصاد نهادی: الگو، داستان‌سرایایی و کل‌گرایی»، ترجمه عباس رحیمی، در: فصلنامه اقتصاد سیاسی تحول همه جانبه، سال اول، شماره سوم،

زمستان.

هاجسون، جفری (۱۳۸۹) «رویکرد اقتصاد نهادی» و «ماهیت نهادها» محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، محمود مشهدی احمد و علی نیکونستی (گردآوری و ترجمه)، در: اقتصاد نهادی: پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند، تهران، دانشگاه امام صادق.
های، کالین (۱۳۸۵) درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی.

- Bell, D. (1988) *The End of Ideology: On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties* (with a new afterword). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Buchanan, A. (1985) *Ethics, Efficiency and the Market*, Totowa, NJ: Rowman and Allanheld.
- DiMaggio, P. , & Powell, W. (1991) "Introduction", In: W. Powell, & P. DiMaggio (Eds.), *New institutionalism in organizational analysis*, Chicago: University of Chicago Press.
- Dodd, Lawrence C. and Calvin C. Jilson (1994) *Dynamics of American Politics: Approaches and Interpretations*, Westview Press.
- Douglas, M. (1988) *How Institutions Think*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Dunlavy , Colleen A. (1992) "Political structure, state policy, and industrial change: Early railroad policy in the United States and Prussia" in: Sven Steinmo, Kathleen Thelen and Frank Longstreth (eds) *Structuring politics: Historical institutionalism in comparative analysis*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 114-154.
- Eggertsson, T. (1990) *Economic Institutions and Behavior*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Greenwood, R. , & Hinings, C. R. (1996), understanding radical organizational change: bringing together the old and new institutionalism, *Academy of Management Review* , 21, pp. 102-54.
- Hall, Peter (1986) *Governing the Economy: The Politics of State Intervention in Britain and France*, New York: Oxford University Press.
- A. and Rosemary C. R. Taylor (1996) *Political Science and the Three New Institutionalisms*, presented in Board's meeting, May 9.
- Holm, P. (1995) The dynamics of institutionalisation: transformation processes in Norwegian fisheries, *Administrative Science Quarterly*, 40.
- Katznelson, Ira (2002) "Working-Class Formation and the State: Nineteenth Century England in American Perspective", in: Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer and Theda Skocpol (Eds.), *Bringing the State Back In*, Cambridge University Press.
- Katzenstein, Peter (1978) *Between Power and Plenty*, Madison: University of Wisconsin.
- Knight, Jack (1992) *Institutions and social conflict*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Laitin, David D. (2002) *Hegemony and Religious Conflict: British Imperial Control and Political Cleavages in Yorubald*, in: Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer and Theda Skocpol (Eds) *Bringing the State Back In*, Cambridge University Press.
- Lane, J. , & Ersson, S. (2000) *The New Institutional Politics*, London: Routledge.
- James Mahoney. *Path Dependence in Historical Sociology*. *Theory and Society*, Vol. 29, No. 4. (Aug., 2000)
- March, James and Johan Olsen (1984) "The New Institutionalism: Organizational Factors in Political Life", *American Political Science Review* 78, No. 3, Sept. pp. 734-49.
- March, J. G. , & Olsen, J. P. (1989) *Rediscovering Institutions: the Organizational Basis of Politics*, New York: Free Press.
- (2005) elaborating the new institutionalism. *Arena Working Paper* , 11.
- Ostorum, Elinor (1990) *Governing the Commons The Evolution of Institutions for Collective Action*, Cambridge: Cambridge University Press.

- North, Douglass, C. (1990) *institution, institutional change and economic performance*, Cambridge: Cambridge university press.
- Oliver, C. (1992) the antecedents of deinstitutionalization. *Organization Studies* , 13, pp. 563-588.
- Perrow, C. (1961) the analysis of goals in complex organizations, *American Sociological Review*, 26, pp. 854-66.
- Seo, M. , & Creed, W. E. (2002) institutional contradictions, praxis and institutional change: a dialectical perspective, *Academy of Management Review*, 27/2.
- Steinmo, Sven (2008) "Historical institutionalism", in: Donatella della Porta and Michael Keating *Approaches and Methodologies in the Social Sciences: A Pluralist Perspective*, Cambridge University Press.
- , Kathleen Thelen and Frank Longstreth (1992) *Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis*, New York: Cambridge University Press.
- Wilson, D. S. , & Sober, E. (1989) "Reviving the Super organism", *Journal of Theoretical Biology* ,V 136, pp. 339-40.

Archive of SID